



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۳۱

زان شاه که او را هوس طبل و علم نیست
دیوانه شدم، بر سر دیوانه قلم نیست

از دور ببینی تو مرا شخص رونده
آن شخص خیالست ولی غیر عدم نیست

پیش آ و عدم شو که عدم معدن جانست
اما نه چنین جان که بجز غصه و غم نیست

من بی‌من و تو بی‌تو درآییم در این جو
زیرا که در این خشک بجز ظلم و ستم نیست

این جوی کند غرقه ولیکن نکشد مرد
کو آب حیاتست و بجز لطف و کرم نیست

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۱۴

خنک آن دم که نشینیم در ایوان من و تو
به دو نقش و به دو صورت، به یکی جان من و تو

داد باغ و دم مرغان بدهد آب حیات
آن زمانی که درآییم به بستان من و تو

اختران فلک آیند به نظاره ما
مه خود را بنماییم بدیشان من و تو

من و تو، بی‌من و تو، جمع شویم از سر ذوق
خوش و فارغ ز خرافات پریشان من و تو

طوطیان فلکی جمله شکرخوار شوند
در مقامی که بخندیم بدان سان من و تو

این عجبر که من و تو به یکی کنج این جا
هم در این دم به عراقیم و خراسان من و تو

به یکی نقش بر این خاک و بر آن نقش دگر
در بهشت ابدی و شکرستان من و تو

قرآن کریم، سوره طه (۲۰)، آیه ۶۵-۷۰

قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّمَا أَنْ تُلْقِيَ وَإِنَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَىٰ (۶۵)

قَالَ بَلْ أَلْقُوا ۖ فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَىٰ (۶۶)

فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَىٰ (۶۷)

فُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ (۶۸)

وَأَلْقَىٰ مَا فِي يَمِينِكَ تَلَقَّفَ مَا صَنَعُوا ۖ إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَاحِرٌ ۖ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَىٰ (۶۹)

فَأَلْقَىٰ السَّحَرَةُ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَىٰ (۷۰)

ترجمه فارسی

[ساحران] گفتند: ای موسی! آیا تو [نخست عصای خود را]
می افکنی یا ما نخستین کس باشیم که بیفکنیم؟ (۶۵)

[موسی] گفت: [نخست] شما بیفکنید و [ساحران افکندند و] ناگهان در اثر جادوی
آنان چنین به نظر موسی آمد که گویی ریسمانها و عصاهایشان حرکت می کنند! (۶۶)

در این هنگام ترسی خفیف در دل موسی در افتاد.
پس گفتمش: مترس که تو پیروز و برتری. (۶۷-۶۸)

و آنچه در دست راست خود داری بیفکن تا آنچه را که بر ساخته اند فرو بلعد که آنچه بر ساخته اند
تنها نیرنگ جادوگر است و جادوگر هر جا که در آید رستگار نشود. (۶۹)

پس [بعد از آنکه موسی عصای خود را افکند و بر ساخته های سحر آمیزشان را فرو بلعید،]
جادوگران [بی اختیار] به سجده درآمدند و گفتند: به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم. (۷۰)

ترجمه انگلیسی

They said: "O Moses! whether wilt thou that thou
throw (first) or that we be the first to throw?" (65)

He said, "Nay, throw ye first!" Then behold their ropes and their rods--so it seemed to him on account of their magic – began to be in lively motion!(66)

So Moses conceived in his mind a (sort of) fear.(67)

We said: "Fear not! for thou hast indeed the upper hand:(68)

Throw that which is in thy right hand: Quickly will it swallow up that which they have faked what they have faked is but a magician's trick: and the magician thrives not, (no matter) where he goes."(69)

So the magicians were thrown down to prostration: they said, "We believe in the Lord of Aaron and Moses".(70)

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۷۰

تفسیر اَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى، قُلْنَا لَا تَخَفْ اِنَّكَ اَنْتَ الْاَعْلٰی

گفت موسی: سحر هم حیران کنی ست
چون کنم کین خلق را تمییز^(۶) نیست؟

گفت حق: تمییز را پیدا کنم
عقل بی تمییز را بینا کنم

گرچه چون دریا برآوردند کف
موسیا تو غالب آیی، لا تَخَفْ^(۷)

بود اندر عهد خود سحر افتخار
چون عصا شد مار آنها گشت عار

هر کسی را دعوی حُسن و نمک
سنگ مرگ آمد نمک ها را محک

سحر رفت و معجزه موسی گذشت
هر دو را از بام بود افتاد طشت

بانگ طشت سحر جز لعنت چه ماند؟
بانگ طشت دین به جز رفعت چه ماند؟

چون محک پنهان شده ست از مرد و زن
در صف آ ای قلب و اکنون لاف زن

وقت لاف ستت محک چون غایب است
می‌برندت از عزیزی دست دست

قلب می‌گوید ز نَخْوَت^(۴) هر دم
ای زر خالص من از تو کی کم؟

زر همی‌گوید: بلی ای خواجه‌تاش^(۴)
لیک می‌آید محک آماده باش

مرگ تن هدیه‌ست بر اصحاب راز
زر خالص را چه نقصان است گاز^(۵)؟

قلب اگر در خویش آخربین بدی
آن سیه کآخر شد او اول شدی

چون شدی اول سیه اندر لقا
دور بودی از نفاق و از شقا^(۶)

کیمیای فضل را طالب بدی
عقل او بر زرق او غالب بدی

چون شکسته‌دل شدی از حال خویش
جابر^(۷) اشکستگان دیدی به پیش

عاقبت را دید و او اشکسته شد
از شکسته‌بند در دم بسته شد

فضل مس‌ها را سوی اکسیر^(۸) راند
آن زراندود از کرم محروم ماند

ای زراندوده مکن دعوی، ببین
که نماند مشتریت اعمی^(۹) چنین

نور محشر چشمشان بینا کند
چشم بندی تو را رسوا کند

بنگر آنها را که آخر دیده‌اند
حسرت جان‌ها و رشک دیده‌اند

بنگر آنها را که حالی دیده‌اند
سِرِّ فاسد ز اصل سر ببریده‌اند

پیش حالی‌بین که در جهل است و شک
صبح صادق، صبح کاذب، هر دو یک

صبح کاذب، صد هزاران کاروان
داد بر باد هلاکت ای جوان

نیست نقدی کش غلط انداز^(۱۰) نیست
وای آن جان کش مَحَكَّ و گاز نیست

حافظ، دیوان غزلیات، غزل شماره ۱۲۸

بانگ گاوی چه صدا بازدهد عشوه مخر
سامری کیست که دست از ید بیضا ببرد

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۵۹۴

اندرین کون و فساد ای اوستاد
آن دَغَل کون و نصیحت آن فساد

کون می‌گوید: بیا من خوش‌پی‌ام^(۱۱)
و آن فسادش گفته: رو من لا شی‌ام^(۱۲)

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۱۴

هر که آخربین‌تر، او مسعودتر
هر که آخربین‌تر، او مطرودتر^(۱۳)

روی هر یک چون مه فاخر ببین
چونکه اول دیده شد آخر ببین

تا نباشی هم‌چو ابلیس اَعْوَری^(۱۴)
نیم ببند، نیم نی، چون اَبْتَری^(۱۵)

دید طین^(۱۶) آدم و دینش ندید
این جهان دید، آن جهان‌بینش ندید

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۳۸

گر نبودی لاف زشتت ای گدا
یک کریمی رحم افکندی به ما

ور نمودی عیب و کژ کم باختی
یک طبیبی داروی او ساختی

گفت حق که: کژ مجنبان گوش و دُم
يَنْفَعَنَّ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ *

(حق تعالی میفرماید: گوش و دمت را کج تکان مده. یعنی اعضا و جوارح خود را در راه نادرستی و دغل بازی بکار نگیر زیرا راستگویی راستگويان به آنان سود میرساند.)

کَهَفُ (۱۷) اندر کژ مخسپ ای مُحْتَلِمُ (۱۸)
آنچه داری و نما و فَاَسْتَقِمَّ **

ور نگویی عیب خود باری خمش
از نمایش وز دغل خود را مکش

گر تو نقدی یافتی مگشا دهان
هست در ره سنگهای امتحان

سنگهای امتحان را نیز پیش
امتحانها هست در احوال خویش

گفت یزدان: از ولادت تا به حَیْنُ (۱۹)
يُفْتَنُونَ كُلُّ عَامٍ مَرَّتَيْنِ ***

(خداوند فرمود: انسان از هنگام تولد تا مرگش مورد امتحان قرار می گیرد.
آدمیان هر سال، دوبار امتحان می شوند.)

امتحان در امتحانست ای پدر
هین به کمتر امتحان خود را مَخَرَّ (۲۰)

* قرآن کریم، سوره مائده (۵)، آیه ۱۱۹

قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.

ترجمه فارسی

خدای تعالی فرماید: «این روز همان روزی است که صدق راستگويان سودشان دهد. برای آنها باغ‌هایی است که از پای درختانش جویبارانی روان است. هم خدا از آنها خشنود است و هم آنها از خدا خشنودند، و این است رستگاری و سعادت بزرگ..»

ترجمه انگلیسی

Allah will say: "This is a day on which the truthful will profit from their truth: theirs are gardens, with rivers flowing beneath,– their eternal Home: Allah well-pleased with them, and they with Allah: That is the great salvation, (the fulfilment of all desires).

** قرآن کریم، سوره هود (۱۱)، آیه ۱۱۲

فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا ۚ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

ترجمه فارسی

آنسان که فرمان به تو رسد همراه مومنان راست و مستقیم باش و از حدّ راستی و راه راست درمگذرید، چه خدا بدانچه کنید بیناست.

ترجمه انگلیسی

Therefore stand firm (in the straight Path) as thou art commanded,– thou and those who with thee turn (unto Allah); and transgress not (from the Path): for He seeth well all that ye do.

*** قرآن کریم، سوره توبه (۹)، آیه ۱۲۶

أَوَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذْكُرُونَ.

ترجمه فارسی

آیا (منافقان) نمی‌بینند که هر سال یک بار یا دو بار البته امتحان می‌شوند؟ باز هم نه توبه کنند نه پند گیرند.

ترجمه انگلیسی

See they not that they are tried every year once or twice?
Yet they turn not in repentance, and they take no heed.

- (۱) تمییز: تشخیص، شناختن چیزها از یکدیگر
(۲) لَا تَخَفْ: نترس
(۳) نَخَوْتُ: تکبر، فخر کردن
(۴) خواجه تاش: چند غلام که متعلق به یک صاحب باشند، در اینجا به معنی همتا و رفیق است.
(۵) گاز: قیچی
(۶) شَقَا: بدبختی
(۷) جابر: شکسته بند
(۸) اکسیر: کیمیا، جوهری که تصور می‌شد می‌تواند ماهیت جسمی را تغییر دهد، مثلاً جیوه را نقره و مس را طلا کند.
(۹) اَعْمَى: کور
(۱۰) غلط انداز: هر چیز که انسان را به اشتباه اندازد
(۱۱) خوش‌پی: خوش قدم
(۱۲) لَا شَىْءَ: هیچ، ناچیز
(۱۳) مطرود: رانده شده، دور کرده شده
(۱۴) اَعْوَر: یک چشم، کسی که یک چشمش نابینا باشد. جمع عَوْر
(۱۵) اَبْتَر: دم بریده، آدم مقطوع النسل، در اینجا به معنی ناقص و علیل، جمع بَتْر
(۱۶) طین: گل
(۱۷) كهف: غار
(۱۸) مُحْتَلِم: خواب بیننده، خواب شهوانی بیننده، کسی که در خواب جُنُب می‌شود.
(۱۹) حَیْن: مرگ
(۲۰) خود را مَخَر: خودپسندی مکن، خواهان خود مشو